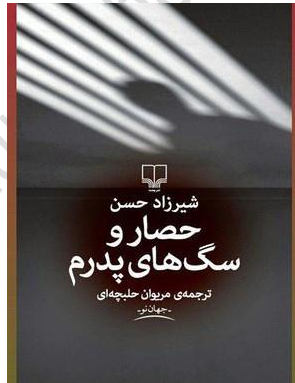


نقد روانکاوانه سبک و کاربرد نمادهای «حصار و سگهای پدرم»



دکتر لیلا درخش

شناسنامه کتاب: «حصار و سگهای پدرم»، شیرزاد حسن، مریوان حلبچه‌ای، نشر چشمه، ۱۳۹۸.



ISBN: 9789643622084



Website: www.kurdishbookhouse.com



Telegram: <https://t.me/kurdishbookhouse>

❖ نقد روانکاوانه سبک و کاربرد نمادهای «حصار و سگهای

پدرم»*

✓ پیچیده در حصار

➤ لیلا درخش

ابتدا لازم می‌دانم درباره ترجمه کتاب که دریچه‌ای برای معرفی بهتر اثر شده است به دو نکته اشاره کنم. نخست دایره وسیع واژگانی که مترجم به کار برده است و تاثیر مستقیم آن در برگردان روان اثر دیده می‌شود دوم انتخاب واژگانی صحیح، موجز و حتی شاعرانه مانند: مشتی آفتاب، شکار روشنایی، رنگ نارس لذت، ماه دسیسه‌گر، آفتاب با مکر، که توانسته حق مطلب را به‌خوبی ادا کند و تاثیر کلام نویسنده بر مخاطب را دو چندان. به‌عبارتی اگر شیرزاد حسن نویسنده توانمند کردی است مریوان حلبچه‌ای هم امانت‌دار هنر نویسنده و خود هنرمندی توانمند در برگردان اثر است. این توانمندی او در ترجمه و تسلط مسحورکننده اش در برگردان شاعرانه اثر زمانی نام هنر به خود می‌گیرد که درمی‌یابیم او اصالتاً فارس‌زبان نیست و آشناییش با زبان فارسی بازمی‌گردد به فاجعه شیمیایی حلبچه و مهاجرت اجباری او در نه سالگی به تهران و آموختن اولین جملات فارسی در بیمارستان. همین نکته کافیست تا زیبایی انتخاب صحیح واژه‌ها را به‌جای کاربرد تکراری مترادف هایشان بیشتر لمس کنیم.

شیرزاد حسن در سخنرانی مهمی که در کنگره نویسندگان جهان در فنلاند ایراد کرد درباره پاسخی نو برای پرسشی کهن، تفاوت‌های فرهنگی و تربیتی شرق و غرب را چنین می‌خواند: «در فرهنگ من شرقی، اگر پرسش‌هایی در کار باشد، به سختی به فکر می‌رسند و بیشتر آن‌ها قبل از آن که بر زبان جاری شوند، به دیار عدم می‌پیوندند. اما در فرهنگ شما (مغرب زمین) با آمدن هر نسل جدید، ضمن آنکه پرسش‌های تازه‌ای مطرح می‌شود، برای سوالهای قبلی نیز پاسخایی نو و منحصر به خود فراهم می‌آورند. زیرا در فرهنگ شما، هیچ ترس و بیمی از پرسش و شک و گمان کردن در کار نیست.»

این سخنرانی که خود دریچه‌ای به کشف افکار شیرزاد حسن و آثار اوست، دربردارنده نکاتی مهم درباره فرهنگ تربیتی مشرق زمین و دلایل پذیرش رفتارهایی خلاف نگرش حقوق انسانی امروز، توسط زنان و مردان و کودکان شرق است.

و این همان دغدغه ایست که محرک خلق اثر شده است. رمان دقیقا از همان سطرهای پیشکش شیرزاد حسن در آغاز کتاب، مانیفست غایی نویسنده را آشکار می‌کند: «تقدیم به روح پدرم، به حصار کوچکش؛ به بچه‌هایم که امیدوارم هنگامی که بزرگ شدند، در حصار هیچکس زندگی نکنند؛ حتی اگر حصار خودم باشد.»

شیرزاد حسن در کتاب حاضر از حصار دو کاربرد عمده را به کار گرفته است و با آن به نقد نگرشهای تربیتی پرداخته است نخست تربیت والدین خود رای و مستبد و تاثیرات روانی فاجعه‌بارش بر افراد

آن خانه و حصار. دوم کاربرد تمثیلی حصار در نقش جامعه، و طرح فضایی سیاه از جوامع دیکتاتوری، با تاکید بر ازم‌گسیختگی‌های روحی و روانی و اخلاقی که در حقیقت مسبب بروزش، باید و نبایدهای حاکمان مستبد است.

در ادامه همان سخنرانی شیرزاد حسن چنین می‌گوید: «آری، من فرزند فرهنگی هستم که برای زنده ماندن نباید فکر کند. باید همچون برده‌ای باشد که از آزادی خود صرف نظر می‌کند و تسلیم ارباب خود می‌شود تا زنده بماند. در حالی که آموزگار شما دکارتی است که می‌گوید «می‌اندیشم، پس هستم.»»

شاید پرسش، شک آغازین برای اندیشیدن باشد. به همین دلیل هم هست که ما تا این اندازه از آن بیم داریم. اما دیگر نمی‌توانیم به گذشته و به ابتدای خط، که همان نادانی مطلق است، برگردیم.»

وقتی به اثر باز می‌گردیم، می‌بینیم کل رمان، و هدف اصلی پدرکشی در حقیقت ایستادن در برابر همین چرایی‌هاست. رمان بی‌آنکه پرسشی طرح کند، چرایی سقوط مستبدان، چرایی آشفتگی‌های تربیتی، و فروپاشی‌های اخلاقی را به تلخ‌ترین شکل ممکن به تصویر می‌کشد. داستان با واگویه‌های راوی که دلایل کشتن پدر را برمی‌شمرد آغازی گروتسک‌گونه به خود می‌گیرد. نویسنده با همان طنز سیاه گروتسک‌وار، قبول و پذیرش ظلمی را که پدر بر خانواده تحمیل می‌کند، به نوعی منبعث از نبود باور تغییر و ترس از جستن راهی نو بیان می‌کند و با خلق گاه به گاه تصاویر سیاه، طنزی تلخ را به رخ

مخاطب می‌کشد و در نهایت در صفحه ۲۷ کتاب می‌نویسد: «هر مردی در حصار که خودش ساخته پیغمبر است.» همین جمله کافی است تا اشاره واضح شیرزاد حسن به تاثیر منفی مباحث اعتقادی و آداب و سنتهای اجتماعی بر خواننده، برملا شود. آموخته‌هایی که نویسنده پیشتر در صفحه ۲۲ کتاب با نفرتی آشکار چنین می‌نویسد: «تُف بر گذشته، وای از آینده.» همانی که زیربنای اعتقاد اوست برای تفاوت‌های تربیتی و اجتماعی شرق و غرب.

از دیگر مباحثی که شیرزاد حسن، بروز و ابتلای به آن را متأثر از برخوردهای سرکوب‌کننده و مستبد پدر و در تعریفی جامع‌تر حاکمان می‌داند، غریزه‌زدگی جامعه و بروز عقده‌های ناشی از آن است. نویسنده بارها از اخته‌کردن تمام نرینه‌های حصار توسط پدر می‌گوید و حتی ماه را از دید پدر نرینه‌ای معرفی می‌کند که رقص زیر نورش جرمی سزاوار حبس دارد. نویسنده به اعتراض از تقبیح لیدو (زیست‌مایه) یا همان انرژی روانی جنسی، که توان مبارزه با مرگ را دارد و می‌تواند عاملی بر زیست بشر و حظ او از زندگی باشد، در زندگی و سرنوشت مادران (اشاره به تمام زنان پدر) و خواهرانش سخن می‌گوید و به نوعی یادآور این نکته است که همواره در کشورهای که کامیافتن تعریف به قبح و پلشتی شده است و با قدرت به مخالفت با آن پرداخته اند، عاملی شده است برای بروز عقده‌ها و تنش‌هایی که این‌بار نه فقط خود فرد را بلکه افراد پیرامون و حتی جامعه او را در محاصره رفتارهایی گاه برآمده از خشونت و گاه نفرتهایی از جنس سرخوردگی‌های جنسی قرار می‌دهد. فضای رمان

معرف جامعه‌ای افسرده با مردمانی ست که ذهن‌های پریشان‌شان مدام در رویای تنانگی غرق است. البته او با تصویر پدر، افسارگسیختگی و کام‌یافتن بی‌رویه لیبود را هم نمی‌کند و با نکات منفی چهره پدر مخاطب را بدین نکته رهنمون می‌سازد که لیبود نباید با معنای ره‌ساختن شهوت و افسارگسیختگی‌های جنسی که خود دلیلی بر ایجاد بحران اجتماعی ست، خلط شود. بلکه سخن بر سر بهره‌بردن به‌جا از امیالی ست که طبیعت بشر است. طبیعت موجودات است. حقوقی که در بسیاری جوامع، حتی در روابط زناشویی سرکوب می‌شوند و درخواست و کام‌گرفتنش با تفکراتی غلط که برآمده از عرف‌های بیمار اجتماعی ست نهی می‌شود. و عاملی می‌شوند بر انحراف‌های اخلاقی جامعه. تصویر خواهران در مواجهه با گورکن بیانگر همین عقده‌هاست.

تصویر زنان پدر که حاضرند حتی برای پسران اخته حصار(اشاره به دلبری‌های رابی از راوی)، یا مردان بیرون حصار(اشاره به رویای مردان بیرون حصار در ذهن زنان و فرارهای بی بازگشتشان از حصار)، خویش را تسلیم غرایزشان کنند روایت و تاثیر همین عقده‌هاست. هیچ یک از زنان و دختران کتاب به میل و علاقه خود گزینه را کشف نکرده‌اند و تصویری گاه آمیخته به رویا و گاه برگرفته از تجربه‌های خشونت‌بار، آنها را به آسیب روانی تن‌وارگی کشانده است. درست همانند جامعه نویسنده که در هر دو معنی جسمانی و روحانی «اروس‌کش» است و بیمار. که اگر حصار را معنای بلندی از سدی بر آزادی و رهایی بشر به سمت کشف خود و پیرامونش بگیریم یا نمادی

از خانه و جامعه، بینیم در هر دو حال با کشتن امیال طبیعی، هم مانع کامیافتن جسم شده است هم بال‌گرفتن روح و بازگشتش به خویش.

حتی خود پدر اهل لذت‌بردن و کامیافتن نیست عامل اصلی تعدد همسران ارضای شهوت قدرت‌طلبی اوست. راوی در صفحه ۲۹ با نقل قولی از پدر چنین می‌نویسد: «زن ناز! مانند درخت بی بر است. باید بی‌درنگ آن را قطع کرد!» همین جمله کافی ست تا دلیل مخالفت پدر یا ترس او از ساده‌ترین نظافت‌های شخصی دخترانش مانند شانه‌کشیدن و بافتن موهایشان، که در صفحه ۲۸ نویسنده چنین بدان اشاره کرده است (دخترانم با بی‌شرمی موهایشان را باز می‌کنند و شانه می‌زنند. به حصارم سوگند می‌خورم که همه آینه‌ها را بشکنم) بر مخاطب آشکار شود. در نگاه پدر، دختران و زنان فقط ابزاری برای زاد و ولدند. چراکه فرزندآوری در نگاه سنتی پدر امکانی به افزایش قدرت است درست مانند نگاه حاکمان مستبد که تفکرشان از جمعیت نیروی ارزان تر کار و فراوانی سرباز برای جنگ است.

پدر نماد استبداد مطلق است و حصار نمادی بر سد آزادی و تجربه، و نویسنده مرگ ناگاه پدر و شکستن حصار را شرط لازمی برای شروع تجربه‌ها می‌داند نه شرطی کافی. از این رو نابه‌سامانی بعد از مرگ پدر و آشفتگی‌های ناشی از نبود توانایی مواجهه با آزادی راه دلایل دردناک نبود این آگاهی و شناخت معرفی می‌کن.

آنچه مایه حیرت از کاربرد فضای ترسناک رمان است به نگرش شیرزاد حسن بازمی‌گردد او در این کتاب نبود ریشه‌های فرهنگی، نبود شناخت مفهوم آزادی را به تلخی در صحنه‌های مرگ پدر در تمثیلی از نبود این آگاهی در جامعه و امکان تغییر و آزادی نشان می‌دهد و در صفحه ۵۶ کتاب تصویری وحشتناک از تداعی ترس بی‌پایان افراد و حتی حیوانات و پرندگان حصار را به مخاطب چنین نمایان می‌سازد: «پدر، شما را نیز ترسو و اخته کرده. وای خدایا. . . چرا پرواز نمی‌کنند و نمی‌روند؟. . .»

اما حضور سگ‌هایی وفادار به پدر و حصارش طوری که پس از مرگ پدر هم بر گور او حس خدمت و حراست دارند نشانه‌ای از ترس پدر بر استبداد خویش است. و روای چنین می‌گوید: «هیچ چیز دیگری شبخ مرا از شبخ سگ‌های پدرم جدا نمی‌کند. . . سگ‌های پلید. . . سگ‌های سفله و باوفایش، سفله و ظالم. . . بامن. . . باوفا با پدرم. . . وای از لیزابه‌های زهرآگین‌شان که پشت دست‌هایم را به خارش می‌آورد.» (صفحه ۱۸) سگ در این حصار کاربرد حقیقی خود را دارد حراست از صاحب و حمله به دشمنان اما نکته دقیقاً همین‌جاست در نظام فکری پدر فرزندان همان نخستین دشمنانی هستند که سگ‌های خود را نسبت به محافظت از خود در برابرشان آموزش داده است. این حس بیگانگی و دشمن‌انگاری را پدر نسبت به تمام اهل حصار دارد (خیلی سخت است که مرد بدون تازیانه به میان خانه و بچه‌های خودش بیاید. « هر کسی در آن حصار، چه دختر و چه پسر و چه زنهایش، چه پادوها و چه پیشخدمت‌های اخته‌اش، نبود که مزه

تازیانه او را نچشیده باشد. همیشه می‌گفت هرکدام از بچه‌هایم که مزه تازیانه مرا نچشیده باشند، نه چاق می‌شوند و نه عمر درازی می‌کنند. بیخود نبود که "اسماعیل گردن خود را زیر تیغ پدرش ابراهیم قرار داد. . . « (صفحه ۳۳)

پدر نمود کاملی از استبداد مطلق است با همان سبک و شیوه خودمحور و خودشیفته مستبدان. احساس مالکیت پدر، حتی بر ذهن فرزندانش بارها و بارها یادآور ممنوعیت شکل‌یافتن تفکر بر ذهن مردمان استبدادزده توسط حاکمان مستبد است؛ چه با شیوه مخالفت آیین‌های دینی با هر شک و دگراندیشی و اتهام الحاد بر آن و چه با نگرش تربیتی خانواده‌ها بر تربیت غلط فرزندان. دقیقاً همان دغدغه شیرزاد حسن مبنی بر تفاوت تربیتی شرق و غرب است و دلیلی بر تالیف اثر.

زنان و دختران علاوه بر نادیده‌گرفتن هویتشان، با خشونت بیشتری مواجه‌اند و این تصویری نمادین از جامعه واقعی جوامع دیکتاتوری است چراکه نخستین ویرانی جوامع از تربیت خانه‌ها و مادران بر فرزند آغاز می‌شود مادرانی تا این حد سرخورده قطعاً فرزندان جسور پرورش نخواهند داد. کتاب با تمام تصاویر سیاهی که توصیف می‌کند، سایه‌ای روشن از جامعه‌ای بسته در زادگاه نویسنده را به تصویر کشیده است. جامعه‌ای محصور در حصارهای متعدد فکری و روحی و سیاسی و اعتقادی و جنسی را به رخ مخاطب می‌کشد. همان

نقد روانکاوانه سبک و کاربرد نمادهای «حصار و سگ‌های پدرم» خانه کتاب گُردی

حصارهایی که شیرزاد حسن، آرزوی نبودش را برای نسل‌های آینده دارد.

* رمان «حصار و سگ‌های پدرم» نوشته شیرزاد حسن و ترجمه مریوان حلبچه‌ای

■ به کانال "خانه کتاب گُردی" بپیوندید:

■ Telegram: <https://t.me/kurdishbookhouse>